

زنگ‌ها

ادگار آلن پو

مترجم: مونا سادات ذاکر

www.ketab.ir

سرشناسه: آلن پو، ادگار، ۱۸۴۹-۱۸۰۹
عنوان و نام پدیدآور: زنگ‌ها / ادگار آلن پو.
مترجم: مونا سادات ذاکر، ۱۳۶۷-
مشخصات نشر: تهران: فصل پنجم، ۱۳۹۸.
مشخصات ظاهری: [۶۴]ص.
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۳۰۴-۵۹۹-۶
موضوع: شعر آمریکایی - قرن ۱۹ میلادی
رده بندی کنگره: PS ۱۵۴۸ / ز ۹ ۱۳۹۸
رده بندی دیویی: ۸۱۱/۳
شماره کتابشناسی ملی: ۵۵۷۰۱۷۱

فصل پنجم/ ناشر تخصصی نشر

زنگ‌ها/ ادگار آلن پو/ ترجمه موسی ویر

چاپ اول: ۱۳۹۸/ شمارگان: ۳۰۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۳۰۴-۵۹۹-۶

صندوق پستی ناشر: ۱۳۱۴۵-۴۵۱

مرکز پخش: میدان انقلاب، ابتدای کارگر جنوبی، کوچه مهدی‌زاده، شماره ۱۰

تلفن: ۶۶۹۰۹۸۴۷-۶۶۹۰۹۸۴۸-۰۹۱۳۱۵۹۱۸۹۱ تلفکس: ۶۶۹۰۹۸۴۸

fasle5.1386@gmail.com

www.Fasle5.ir

instagram: fasle5

همه حقوق چاپ و نشر برای ناشر محفوظ است

فهرست

۹	مقدمه جان ایچ اینگرام
۱۵	کلاغ
۲۳	زنگ‌ها
۳۰	اولایوم
۳۶	برای ما
۴۱	معاذوقه
۴۳	آنانی
۴۶	به مادرم
۴۸	به ف
۴۹	روبایی در یک رویا
۵۱	سرود روحانی
۵۲	برای هلن
۵۳	دره‌ی بی‌تابی
۵۵	اسرافیل
۵۸	به
۵۹	به
۶۰	یک رویا
۶۲	ستاره‌ی غروب

بخشی از مقدمه جان ایچ اینگرام بر کلیات شعر ادگار آلن پو

ادگار، فرزند دوم یویدیس الیزابت پو، در بوستون واقع در ایالات متحده به تاریخ نوزدهم ژوئیه ۱۸۰۹ میلادی به دنیا آمد. او با مرگ مادرش در ریچموند ایالت ویرجینیا در سخط تاجری به نام جان آلن به فرزند خواندگی پذیرفته شد. آقای آلن که با یک خانم آمریکایی ازدواج کرده و ساکن ویرجینیا بود، بچه دار می‌شد. به همین خاطر، این پسر کوچک و زیبارو را به فرزندی گرفت، با او به نند و نرزش رفتار کرد و نام خانوادگی‌اش را به او داد. ادگار آلن که دیگر به نام خوانده می‌شد بعد از آموزش‌های مقدماتی در ریچموند، با پدر جدیدش به انگلستان رفت و در ۱۸۱۶ به مدرسه مانور هاوس رفت. او در این مدرسه با سختی‌های بسیاری مواجه شد...

ادگار در سال ۱۸۲۱ به آمریکا بازگشت و به سرعت در آموزشگاهی در ریچموند ویرجینیا، شهری که در آن اقامت داشت جایی را به خود اختصاص داد. او در این مدرسه موقعیت خوبی داشت.

خاله اش خانم کلیم میگوید: زمانهایی که ادگار در خانه ناراحت بود در بیشتر مواقع برای دلجویی و مشاوره و پیشنهاد، نزد بانویی به نام استانارد می‌رفت. اما متأسفانه سرنوشت غم‌انگیز او که همواره آرزوهایش را عقیم می‌کرد، آن دوستی را پایان داد. این بانو به مصیبتی بدگرفتار شد و در زمانی که رنهایش برای ادگار ضروری بود طعمه‌ی یک بیماری روانی قرار گرفت.

او مُرد و در قبرستانی رهنه‌ای ادگار دفن شد اما این پسر بچه نمی‌توانست طاقت این فکر را داشته باشد که آن زن، تنها و رها شده در خانه‌ی طاقدارش خوابیده است به همین خاطر شبانه، خانه را ترک می‌کرد و به دیدار مزار او می‌رفت...

یاد این بانو، این "عشق ایده آل پاک و پرستیدی از دیران که دکی ادگار و از گذشته‌ها باقی ماند. نام هلن که همواره در بیت‌های دوران جوانی ادگار در شعر "رجز" و در کارهای شاعرانه اش تکرار می‌شود، عبارت است و ادگار این بند شعر زیبا و نفیس را برای او نوشته است که با این جمله آغاز می‌شود: "هلن، زیبایی تو برای من..." او سپس عاشق دختری به نام

المیرا شد ولی در این عشق ناکام ماند...

ادگار به عنوان دانش آموز در یک فوریه ۱۸۲۶ به مدرسه رفت و تا دومین دوره تحصیلی در دسامبر همان سال در آن جا ماند. او به مدرسه‌ی زبان‌های مدرن و باستانی رفت و در درس‌های لاتین، یونانی، فرانسوی، اسپانیایی و ایتالیایی شرکت کرد.

ادگار به طور منظم به کلاس‌ها می‌رفت و دانش آموزی موفق بود و در آن‌ها نیمی در زبان لاتین و فرانسه، ممتاز شد. در آن موقع، این بالاترین افتخار بود. در یک دانش آموز می‌توانست کسب کند. این گفته‌ها از زبان همکلاسی به دکتر هریسون بیان شده است...

پو آرزو داشت که به ارتش پیوندد. پس از کمی سختی، در آکادمی نظامی نقطه‌ی غربی به عنوان دانش آموز نظامی پذیرفته شد. مدرسه‌ای که از بسیاری جهات با بهترین‌ها در اروپا در زمینه‌ی آموزش افسری برابری می‌کرد...

پو در اول جولای ۱۸۳۰ به این آموزشگاه رفت و در ۱۱ مارس به خاطر سرپیچی اخراج شد.

شاید مرگ خانم آلن، ازدواج مجدد آقای آلن و صرف کارکنان او از کمک کردن به ادگار عامل این رفتار ادگار آلن پو بوده است. در سن این که یک زندگی گران نظامی بدون کمک مالی غیر ممکن است او را به این

تصمیم واداشت که دانشگاه نظامی را رها کند و به تلاش خود برای نویسنده شدن ادامه دهد...

پس از بیرون رفتن از آکادمی نظامی، در تنگنایی غم‌انگیز افتاد. او نزدیک به دو سال از دید عموم پنهان شد. درباره‌ی این‌که در این مدت چگونه زندگی کرده است، هیچ توضیح قانع‌کننده‌ای وجود ندارد.

او در سال ۱۸۳۳ به عنوان برنده‌ی جایزه‌ی هزار دلاری که یک روزنامه برای بهترین استان می‌داد به زمانه بازگشت.

آقای آلن / پدر خوانده ادگار در ۱۸۳۴ در گذشت و دارایی‌اش به همسر دوم و سه فرزند رسیده و در آن نامی از پو نبود.

پو که دیگر چیزی به جر قلم، رای اعتماد کردن نداشت در ششم می ۱۸۳۶ با دختر خاله‌اش، وید جنس باکم، دختری که تنها چهارده سال داشت و با خاله‌اش که خانه‌دار بود زندگی خودش را شروع کرد. در این دوران، نوشته‌های مختلف پو در مسنجر شروع به جلب نظرات کرد و شهرتش را در حلقه‌ی ادبی بیشتر کرد اما ابروی بیشتر از حقوق ۵۲۰ دلاری‌اش که به عنوان ویراستار داشت دریافت نمی‌کرد.

در ژانویه ۱۸۳۷ پو بدون دلیلی که بیان شده باشد ارتباطش با مسنجر را قطع کرد و با خانواده‌اش از ریچموند به نیویورک رفت...

در نیویورک درآمد او کم و نامنظم بود و چیزهایی که در مسنجر نوشته

بود در کتابی با عنوان "آرتور گلدن پیم" دوباره منتشر شد.

در ۱۸۳۸ پو به همراه خانواده‌اش به فیلادلفیا رفت...

وقتی که شعر دوست داشتنی‌اش "کلاغ" منتشر شد، تاثیری جادویی داشت.

تاکنون، هیچ تک شعری این همه ناگهانی جامعه را متاثر نکرده بود.

شعری که نویسنده‌اش را بیشتر از نوشته‌های دیگرش مشهور کرد.

ادگار ایمر مرد بدشانس، با ذهن و جسمی خسته دیگر باید با همسر در

سه سال محنت و مادر او، به کلبه‌ی کوچک و عجیبی در فوردهام بیرون

از نیویورک می‌رفت. در این جا پس از مدتی، نان آور بد اقبال خانه، در

ابتدایی‌ترین نیازها هم دچار مشکل شد به حدی که حتی آن قدر پول

نداشت تا ضروریات زندگی را تهیه کند...

در ژانویه ۱۸۴۶ ویرجینا را و مدتی پس از مرگ او، شاعر ما دچار

کند ذهنی شد و دیگر نتوانست قدرت فکری سابقش را به دست بیاورد.

برای یک سال و چندی بعد، پو در سکوت در فوردهام زندگی کرد و

خانم کلم از او مراقبت می‌کرد...

بازگشت مجدد او به زندگی اجتماعی، برای او سلسله‌ای از ناشی‌ها

را به همراه داشت. او مدتی با خانم ویتمان، بیوه‌ای با موفقیت‌های ادبی و

علمی، نامزد کرد اما بعد از چندین درگیری ناشی از شخصیتی فوق العاده

رمانتیک، پیوندشان به هم خورد...

در ریچموند ویرجینیا، او دوباره عشق اول خود المیرا را دید که حالا بیوه‌ای ثروتمند شده بود و بعد از آشنایی مجدد کوتاهی، دوباره برای ازدواج، با او نامزد کرد...

پو از کسالتی که داشت از سردمزاجی و خستگی‌اش ناراحت بود و افزایش و تداوم نشانه‌های بیماری، او را اغوا می‌کرد که مشروب بخورد یا مواد مخدر مصرف کند. نتیجه کشنده بود. وقتی که پو گیج و منگ بود به چنگ بادی وحشی که در خیابان‌ها به دنبال قربانی می‌گشتند، گرفتار شد.

کسی که قربانی را می‌گرفت، شاعر بد اقبال را به مخفی‌گاه انتخاباتی برد و به او ویسکی خوراند. آن روز، روز انتخابات برای یک نماینده‌ی مجلس بود. پو و دیگر قربانی‌ها از استگاه به ایستگاه دیگر انتخاباتی برده می‌شدند و مجبور می‌شدند در برگه‌های رای، رای بدهند.

انتخابات تمام شد، شاعر در حال مرگ، خیابان‌ها سرگردان رها شد. اما قبل از این که از بین برود پیدا شد و به بیمارستان دانشگاه واشنگتن منتقل شد جایی که در سن چهل و یک سالگی از جهان، بدرستی است. ادگار پو در قبر خانوادگی‌اش در قبر پدر بزرگش پوی بزرگ و در حضور تعداد کمی از دوستان و اقوامش دفن شد...

پیکر همسر او اخیراً به پیش او برده شده است.

جان ایچ اینگرام